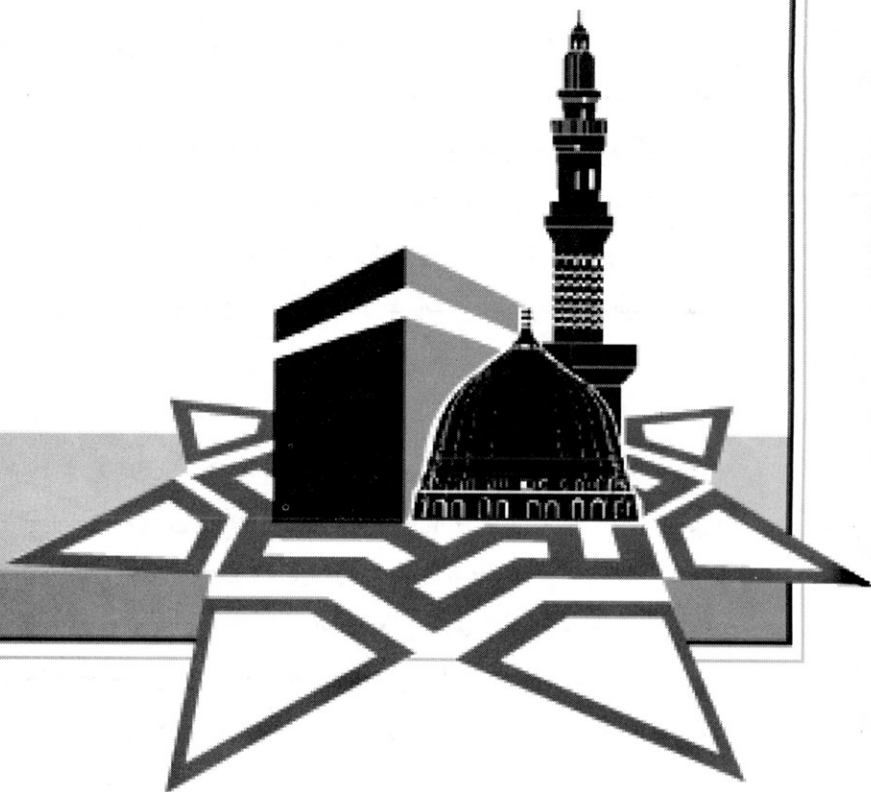


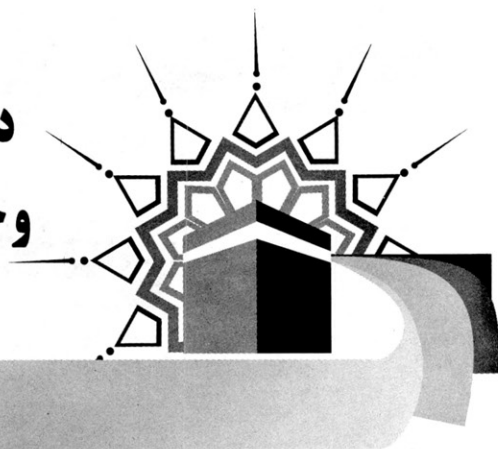
# اسرار و معارف

صحیح



## در جستجوی اهداف و حکمت‌های مراسم حج

سید محمد باقر حجتی



### کعبه، یا نخستین خانه برای مردم گیتی (ناس)

آنگاه که خویشتن را در برابر کعبه می‌یابیم باید بدانیم بر خانه‌ای درآمده‌ایم که خداوند متعال در قرآن کریم آن را خانه ویژه خود معرفی کرده است. هیچ کانونی بر رُبع مسکون گیتی وجود ندارد که خداوند متعال آن را صرفاً از آن خویش شناسانده باشد جز کعبه و مسجدالحرام؛ کعبه‌ای که نخستین خانه مردم خداجو و مایه هدایت مردم جهان و کهن‌ترین کانونی است که از دیرباز آزاد بوده و همواره نوین و پررونق و برخوردار از طراوت، و نیز فرسایش ناپذیر است.

### خانه من (بیتی)

این خانه در دو جا از قرآن کریم، «بیت مخصوص خدا» معرفی شده و صاحب بلامنازع آن؛ یعنی خداوند متعال می‌فرماید: «بیتی» (خانه من). در قرآن کریم هیچ کانونی را سراغ نداریم که حضرت باری تعالی با تعبیر «بیتی» از آن یاد کرده باشد، جز کعبه که علاوه بر عناوین ویژه دیگر، خانه منسوب به خود او است. شاید تعبیر «بیتی» اشاره بر همان نکته‌ای باشد که در «إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ» بدان تصریح شده مبنی بر این که: چون خانه من است و من به همه مردم تعلق دارم، این خانه نیز از آن همه مردم می‌باشد؛ هرچند اضافه «بیت» به

یای متکلم - که خداست - اضافه‌ای است تشریفی و خداوند در هیچ خانه‌ای نمی‌گنجد؛ لیکن این وضع دربارهٔ هیچ بیت و خانه‌ای در قرآن وجود ندارد.

فقط در دو مورد از آیات قرآن کریم دربارهٔ کعبه، تعبیر «بیتی» بدین شرح به کار رفته

است:

«... وَعَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرَّكْعِ السَّجُودِ»<sup>۱</sup>

«ما به ابراهیم و اسماعیل فرمان دادیم که خانهٔ مرا برای طواف کنندگان و ساکنان و راکعانی - که پیشانی خود را فروتنانه و در مقام تعظیم من بر خاک می‌سایند - پاکیزه سازید.»

«وَأَذِّبُوا لَنَا لَبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تَشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْقَائِمِينَ وَالرَّكْعِ السَّجُودِ»<sup>۲</sup>

«و به یادآور زمانی را که برای ابراهیم، اقامت و استقرار در خانهٔ (خود) را مهیا و فراهم کردیم، و با او قرار گذاردیم که: خانهٔ مرا برای طواف کنندگان و به پای خیزان پرستشگر و یا ساکنان و راکعانی که در برابر عظمت من پیشانی خود را بر خاک می‌سایند، پاکیزه گردان.»

ابراهیم موظف شد خانه‌ای را که صرفاً از آن خدا؛ یعنی در واقع از آن همهٔ مردم شناسانده شده است، از هرگونه آرایشهای ظاهری و روحی پالایش کرده و پاکیزه‌اش گرداند. طی احادیث متعددی به آهنگ کنندگان این خانه و زوَّار و دیدار کنندگان بیت‌الله الحرام، ذیل یادکرد این دو آیه، توصیه شده است که با تن و بدنی پاکیزه و پوشاک و جامهٔ لطیف و جان و دلی پالوده از هرگونه آلودگی و پلیدی و پلشتی، بر این خانه درآیند.<sup>۳</sup>

امام صادق - علیه‌السلام - ذیل آیهٔ «أَنَّ طَهْرًا بَيْتِي ...» فرمود: مشرکان را از این خانه بران و دور ساز. و همچنین فرمود: وقتی ابراهیم خانهٔ خدا را بنا کرد، کعبه از دم و نفسهای مشرکان که با آن تماس برقرار می‌کرد، به سوی خدا شکوه آورد. خداوند به کعبه خاطر نشان ساخت: آرام باش که در آخرالزمان گروهی را که خویشان را نظیف و پاکیزه و باکام و دهانی که دندانهایش خلال و مسواک خورده است، به سوی تو گسیل می‌دارم، مسواکی که از شاخه‌های درخت برمی‌گیرند.<sup>۴</sup>

آری باید دل را از هرگونه آلودگی به هنگام دیدار و درآمدن بر بیت‌الله الحرام پاکیزه ساخت و باید با بیرون و درونی نظیف بر آن وارد شد. در کشف الاسرار آمده است:

«وطهر بیته؛ یعنی: (الکعبة علی لسان العلم، وعلی بیان الاشارة، معناه: فرغ قلبك عن الأشياء سوى ذکر الله): [وطهر بیته، به زبان علم؛ یعنی کعبه، اما با بیان اشاره، مقصود این است که دل و جان خود را از هر چیزی - جز خدا - خالی و پاکیزه ساز] می‌گوید: دل خویش را یکبارگی با ذکر من پرداز، هیچ بیگانه و غیرتی را بدو راه مده که دل پیرایه شراب مهر و محبت ما است؛ «القلوب أوانی الله فی الأرض، فأحب الأوانی إلى الله أصفاها وأرقها وأصلبها»

«دلها ظرفها و گنجورهای خدا در زمین هستند، محبوب‌ترین ظرفها در پیشگاه خدا زلال‌ترین و رقیق‌ترین و ظریفترین و محکم‌ترین و استوارترین آنها است»  
هر دلی که از مکونات صافی‌تر و بر مؤمنان رحیم‌تر، آن دل به حضرت عزت عزیزتر و محبوب‌تر است. دل سلطان نهاد تو است تا او را عزیز داری و روی وی از کدورت هوا و شهوت نگاه داری، و به ظلمت و شهوت دنیا آلوده نگردانی.

به داود - علیه‌السلام - وحی آمد که: «یا داود طهر لی بیتاً أسکنه»؛ «ای داود! خانه پاک گردان تا خداوند خانه به خانه فرو آید». گفت: بار خدایا! چگونه پاک گردانم؟ گفت: آتش عشق در او زن تا هرچه نسب ما ندارد سوخته گردد و آنکه به جاروب حسرت بروب تا اگر بقیتی مانده بود پاک بروبد. ای داود! از آن پس اگر سرگشته‌ای بینی در راه طلب ما، آنجاش نشان ده که خرگاه قدس ما آنجا است؛ «أنا عند القلوب المحمومة».<sup>۵</sup>

خانه خدا به گواهی احادیث، محاذی عرش الهی است؛ و قلب و دل مؤمن نیز عرش خدا است، با طواف کعبه طواف دل را نباید از دست نهاد، و هر دو را سزاست پاکیزه نگاهداشت. آنجا که خدای را اقامتی است. و مقامی که می‌تواند از گنجایشی درخور اقامتش برخوردار باشد، قلبی است که سرشار از ایمان و پاکیزه از هرگونه شوائب و مبری از هر نوع آلایش است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

«لا یسعی أرضی ولا سمانی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن».<sup>۶</sup>

«زمین و آسمانم گستره‌اش مرا پذیرا نیست و نمی‌تواند در خود جای دهد؛ اما قلب بنده با ایمانم ظرفیت پذیرش مرا دارا است.»

آلوده‌تنان و قلبی که از پلشتیهای دنیای و شرک‌مداری شسته و رفته نیست، نشاید که عرش خدا بوده و در مقامی که محاذی عرش او است درنگی کارساز و اقامتی سعادت‌آفرین و شقاوت‌سوز را در پیش گیرد.



قلب سرشار از ایمان، خانه خدا است و کعبه نیز خانه ویژه او است، باید هر دو را پاکیزه ساخت؛ چون هر دو خانه مخصوص خدا است.

ابویوب خزار از محمد بن مسلم روایت کرده که از امام صادق - علیه السلام - در مورد روایتی سؤال کردم که طی آن آمده است: «خداوند، آدم را به صورت و چهره و سیمای خود آفریده است» فرمود این صورت، صورتی حادث و مخلوق است؛ صورتی که خداوند متعال آن را میان صور و چهره‌های مختلف برگزیده و آن را انتخاب کرده است، لذا آن را به خود نسبت داده؛ چنانکه بیت را به خویش منسوب داشته و روح را بدینسان به خود پیوند داده و فرموده است «بیتی» و نیز فرمود: «ونفخت فیہ من روحی».

پس از گذر بر مسیر این گفتار، به خود می‌گفتم: حجاج بیت‌الله الحرام راست که چه به هنگام ادای مراسم حج و چه به گاه‌هایی دگر، که بر مسجدالحرام درمی‌آید، هشیار باشند و حتی از آن لحظه‌ای که عزم دیار محبوب خویش در دل می‌پروراند و به سوی مکه و کعبه آهنگ دارند، برون و درون خود را آماده و مستعد این دیدار سازند، و اهداف سوداگری و تجاری و مبادلات مادی را از قصد و آهنگشان به یکسو نهاده و با قلبی که جز خدای را جایی در آن نیست به منظور عزم دیدار چنان دیاری، صافی و زلال سازند و در مقام تخلیه درون خود، از هر مقاصدی جز تقرب به خدا برآیند، و خلجانها و نگرانی‌های کالاهای پر زرق و برق پشت و پیرینه‌ها و یا آویزه بر بیرون و درون مغازه‌های حرمین به نیت خالص و ناب آنها آسیب نرسانند. هرچند که اکثر قریب به تمام زوار را «عرض حیات دنیا» از همان آغاز سفر به خود مشغول می‌سازد که گویا عازم کوچشی تجاری و نه الهی هستند. باید چنین حالتی را آسیبی غیر قابل اغماض برای آهنگمداران کعبه و بارگاه رسول‌الله و مضاجع ائمه بقیع - صلوات علیهم اجمعین - و اماکن مقدس دیگر دانست، آسیبی که باید آن را خسران و زیانی جبران ناشدنی برشمرد.

وقتی در حرمین می‌بینیم زوار، به جای هجوم در سوی مساجد و امکنه مقدس، بیشترین فرصتشان در یورش به فروشگاه‌ها و دکه‌های ثابت و سیار مصروف می‌گردد، و این اندیشه، عمده‌اهتمام آنها را در اختیار خود می‌گیرد و توسنانه و ناخودآگاه، آنان را در سوی اهدافی نه درخور، سوق می‌دهد، و به جای اشواقی الهی که باید آنان را در چنان فرصت کوتاه و از دست رفتنی به نیایش و راز و نیاز وادارد، به سوی اسواقی که حتی احیاناً از ابتذال

و فرومایگی شخصیت آنها بر سر چانه‌زدن‌ها سر برمی‌آورد می‌کشاند. نظاره‌کنندگان چنین زواری می‌پندارند این حاجیان جز خرید و فروش و سوداگری، سودای دیگری در سر ندارند.

### باید با حرم مَحْرَم گشت و بر صحن و درون درآمد؟

آیا آن که عازم دیدار خانهٔ خدا است و با طواف و گردش پیرامون آن و «سعی» و کوشش در جهت دستیابی به مقصد و مقصود و عذر «تقصیر» در پیشگاه او می‌باشد، بدون قید و شرط می‌تواند خود را به حریم حرم نزدیک ساخته و بدون رخصتی که منطبق با شوون این سرزمین مقدس است، بر آن وارد شود؟

عرسه و حیاط این خانه چهار فرسخ در چهار فرسخ است و باید برای درآمدن بر آن، از مرزهای ویژه‌ای که مجاز است عبور کند، آنها را با شرایط و آیینهایی خاص که برای سراسر وجود زائر از برون و درون مقرر گشته است. باید خود را به یکی از «میقات»ها برساند تا جواز عبور دریافت کند و برای دریافت چنان جوازی برای گذر ناگزیر است برون و درون را بیپیراید و مُحْرَم شود تا مُحْرَم گردد.

هرچند میان فقها دربارهٔ تبیین مفهوم «احرام»، اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای بر آنند که احرام امری است مرکب که از عناصر متعدد تشکل می‌یابد؛ یعنی نیت، تلبیه، و پوشیدن بدن به دو پوشاک برش نیافته و نادوخته و بی‌رنگ و بو.

#### □ نیت:

سهم نیت در فراهم آوردن جواز ورود بر حرم، به قدری است که از فقیه بی‌عدیل دوران اخیر یعنی شیخ مرتضی انصاری - اعلی الله مقامه - نقل شده، ایشان لب لباب احرام و مدخل مهم تلبیه را عبارت از آن دانسته و می‌گوید:

«عزم و تصمیم بر ترک محرمات و آماده و بسیج کردن و مجهز ساختن خود در جهت چنان تروک حقیقت احرام را می‌پردازد. و اگر مُحْرَم آهنگ دست‌یازی به یکی از این محرمات را در نیت خود دخالت دهد، احرام او باطل و فاقد هرگونه ارزش و اعتبار است؛ چنانکه اگر در روزه‌داری قصد کند به برخی از کارهایی که روزه را باطل می‌سازد روی آورد، روزه‌اش باطل و بی‌اعتبار می‌باشد. هرچند که دربارهٔ این سخن مناقشاتی در فقه وجود دارد؛ لیکن در مجموع

بازگو کننده اهمیت و ارزش والای نیت است. اگرچه با چنان تفصیلی، نیت درباره هر زائری - که احیاناً آشنایی تفصیلی به محرّمات و تروک ندارد - متمشی نیست؛ اما اصل نیت که باید توأم با تقرب به خدا و امتثال امر او صورت پذیرد از اهمیت و ارزش بسیار بالایی برخوردار است.

قصد و نیت در هر عملی، روح و ملاک ارزش و اعتبار آن را تشکیل می‌دهد؛ و از رهگذر کیفیت نیت است که اعمال آدمی سنجش و ارزیابی می‌شود، و معیار پاداش و کیفر انسانها در روز قیامت (چنانکه در دنیا) صرفاً هرگونه عمل و کرداری نیست که قصد و نیتی با آن همراه نباشد؛ بلکه پاداش نیک و «جزای خُسنی» در تمام کردارها و نیز در ادای مراسم حج از آن کسانی است که اعمال آنها با نیتی خالص و آهنگی ناب و راستین رنگ یافته و در تمام زوایای گوناگونِ کردارشان نفوذ کرده و جوهره آن را به هم رساند.

اسلام به نفس عمل - منهای نیت - هیچ ارزشی اعطا نمی‌کند؛ زیرا «از کوزه همان برون تراود که در اوست». نیت است که پرده از روی اسرار درونی انسان بر می‌دارد و آدمی خود را از عینک نیت خویش می‌تواند شناسایی کند؛ و حتی شخصیت روحی خود را به ارزیابی گیرد. او نمی‌تواند فقط با محک اعمال خود - که ممکن است احیاناً با تکلف و تصنع و صحنه‌سازی انجام گیرد - خود را بیابد و به سنجش خویش، دل خوش کند؛ به عبارت دیگر: عملی مزورانه انجام گیرد و کرداری به ظاهر خوب و مشمول رضای خدا و رسول به نظر رسد؛ اما نیت انجام آن برخلاف ظاهرش موجب خشم خدا و رسول باشد. این ناهمسازی میان قصد و عمل و نیت و کردار، ارزش و اعتبار آن عمل را خنثی می‌سازد، و این صورت ظاهر زیبا و نیکو سمومی از افکار و نیت پلیدی را با خود دارد که سرانجام از بدبختی و هلاک فرد سربرمی‌آورد؛ چنانکه فی‌المثل ریاکارانه به عملی که ظاهراً محبوب و مورد پسند است دست یازد، نه تنها به پاداش نیک بارور نخواهد شد؛ بلکه این عمل، کیفرآفرین نیز می‌باشد.

از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت شده که فرمود:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَلِكُلِّ أَمْرٍ مَا نَوَى...»<sup>۷</sup>

«ارزش اعمال آدمی صرفاً به نیت و اهدافی که در مدّ نظر دارد منوط است، و عواید

اعمال وی به نیت او مربوط می‌باشد.»

اگر اعمال آدمی با نیت فرومایه بیامیزد، منجر به فرومایگی ارزش آن می‌گردد؛ هرچند عمل او سترگ تلقی گردد. حتی نیت از چنان ارزش و اعتباری برخوردار است که بهتر

و پرارزشترو و یا بدتر و شرآفرین‌تر از عمل معرفی شده است، آنجا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله - فرموده است:

«نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ، وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرُّ مِنْ عَمَلِهِ، وَكُلُّ عَامِلٍ يَعْمَلُ عَلَى نِيَّةٍ»<sup>۸</sup>  
 «نیت فرد با ایمان از عمل او نیکوتر و کارسازتر و نیت کافر از عمل او بدتر  
 و آسیب‌آفرین‌تر است و هر فردی که دست‌اندرکار عملی می‌گردد بر اساس نیت خود  
 آن را پی‌ریزی می‌کند.»

روایات فروانی در کتب حدیث فریقین دربارهٔ سازندگی و یا ویرانگری نیت خوب یا بد و نقش آن در تعالی و یا انحطاط و صعود و یا سقوط اعمال به چشم می‌خورد، مبنی بر این که تعالیم و فرهنگ اسلامی به عمل آدمی (چنانکه به گفتار) نمی‌نگرد؛ بلکه نیت او را ملاک ارزش آن معرفی کرده که چنان عملی را با چه هدفی برگزار می‌کند. مُحرمی که می‌خواهد با حرم مُحرم گردد و در حریم آن درآید، در میقاتِ مشخصی، پلشتی و پلیدی و حتی جامه‌های عادی را باید از خود بسترده و خود را از وابستگی به لباس دلخواه خویش برهاند و هرچه بیشتر بکوشد که نیت خود را از هرگونه شوائب، جز تقرب به حضرت باری تعالی بپالاید و ناچیزترین خاطره‌ای که به ریا و تظاهر آمیخته است به دل خود راه ندهد، و این نیتِ ناب و خالص را تا پایان مناسک حج، و حتی پس از آن در زندگانی عادی استمرار بخشد.

در حوزهٔ احساس، احرام دارای دو مظهر و شعار است:

- شعاری که چشم‌نواز است و حس بینایی را برمی‌انگیزد.

- شعار دیگری که سامعه را نوازش کرده و نیروی شنوایی را هشدار می‌دهد.

شعارهای چشم‌نواز و سامعه‌برانگیز دست به دست هم داده و این دو نیرو را که کارسازترین و فراگیرترین قوای حسی است و عواندی سرشارتر و گسترده‌تر نصیب آدمی می‌سازد به خود جلب می‌کند؛ و صحنه‌ای را می‌پردازد که هم دیدگان و هم سامعه را به خود مشغول ساخته و انعکاسهای نورانی و درخشان در دلها پدید می‌آورد.

● شعاری که نیروی بینایی را به تحرکی نو وامی‌دارد، عبارت از خلع و اُبسی است که سزا است نه تنها در برون وجود زائر انجام گیرد؛ بلکه شایان آن است که این تحول در درون و دل و جان آدمی صورت پذیرد، پس از خلع و برکندن جامه‌ای که بر تن داشت دو تکه پوشاکی که برش و دوخت را بدان آشنایی نیست دربر کند؛ و پیش از آن که دو جامهٔ ساده





و عاری از هر زیور دربر کند، پلیدیهای ظاهر و حَبَثِ باطنی را با غسل و شستشو از خود دور سازد؛ و با چنان جامه‌ای که با هیچ آمیزه و آویزه‌ای زینت‌آفرین، درنیامیخته است و خلوص و پاکیزگی را خاطر نشان می‌سازد خویشتن را یکپارچه در اختیار خداوند متعال قرار داده و جامهٔ تمایلات مادی و خواهشهای نفسانی را از پیکر دل خود خلع کرده و آنها را از اندام دل برکند و از جهان مادیت بگسلد و به پروردگار خویش بپیوندد.

چرا باید خواهندگان محرم شدن با حرم الهی چنان باشند و چنان کنند و اگر نه بیگانه‌اند که درخور آن نیستند به حریم حرم نزدیک گردند؟

پیدا است رها ساختن اندام و بدن از ملبوسات عادی - که احياناً مایهٔ مباحات و فخر فروشی به دیگران است و نیز تخلیه و تصفیهٔ دل و جان از نیت فرومایهٔ دنیاوی - زمینه را برای پاسخ دادن به ندا و آوای الهی فراهم می‌سازد، و زائر کعبه باید نخست حس خویشتن‌داری و کف نفس از اجرای تمایلات نفسانی را در خود زنده و شاداب سازد و با برکندن جامهٔ دلخواه و رها ساختن جان و دل از غیر خدا، به این حقیقت دست یابد که او برتر و والاتر از آن آفریده شده است که در برابر انگیزه‌های مادی و گذرا و شهوات و تمایلات پست تسلیم گردد؛ و چون حیوانی دست‌آموز در برابر زخارف دنیوی رام شود، آنچنان که شیاطین جن و انس برای خود مرکبی راهوار و مطیع را در وجود او سراغ کنند، و او را چون مرکوبی توسن و بی‌زام و افسار، بر پرتگاه سقوط سوق داده و نابودی ابدی را برای او به ارمغان آورند. آری مُحرمی که آرزوی محرمیت حرم را در سر می‌پروراند به خلع و لبسی دگرگونه و دگرگون‌ساز در اندام و تن و روح و درون نیاز دارد که بدون آن نامحرمی است که سزا نیست در عرصه‌ای که سرشار از اسرار و رازها است قدم نهد و بدون پرده جمال زیبایی سمبل توحید را دیدار نماید و حتی گوشه‌ای از رخسار کعبه را شهود کند. اگر بدین مهم توفیق یافت و گوش دل را برای شنودن دعوت به توحید آنهاهم با ندای الهی آماده ساخت نوبت به شعاری دیگر می‌رسد:

● شعاری که از دل برمی‌خیزد و زبان را به کار می‌اندازد که به این ندا پاسخ مثبت دهد و پس از تنزیه خود، به تنزیه حضرت باری تعالی زبان گشاید. حاجیان پس از پالایش تن و دامن و جان و درون با زبان به ندای توحیدی - که فقط گوش جان آن را می‌شنود - می‌گویند: «آری به فرمانیم. بارخدا! از تو فرمان می‌بریم و تو را مطیعیم، تو را انبازی نیست، ستایش

و نعمت و مُلک و حکومت از آن تو است، آری تأکید می‌کنیم که تو شریک و یآوری در گردش چرخ و پر جهان وجود و کارسازی و تدبیر آن نداری، می‌گویند:

«لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، إِنَّ الْحَمْدَ وَالنَّعْمَةَ لَكَ وَالْمَلِكُ، لَا شَرِيكَ لَكَ.»

چنانکه در مقالته اشاره کردیم، باید این پاسخ را دومین پاسخ انسانها به فراخوان توحید و اظهار عبودیت برشمرد؛ زیرا آدمی از پیش و در عالم دُرّ، به ربوبیت حضرت باری تعالی و عبودیت خویش زبان به اعتراف گشود و در برابر سؤال خداوندگار مدبّر و کارساز و مدیر خود که فرمود: «آیا ربوبیت شما را من به عهده ندارم؟» آدمی پاسخ داد:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ»<sup>۹</sup>  
 «ای پیامبر! بنی اسرائیل را به یادآور، آنگاه که از پشت آنها فرزندانشان را برگرفت و آنان را بر خویشان‌شان گواه قرار داد که آیا من رب [و مالک و مولی و خداوندگار و سرور و مدبّر و مربّی و قیم و منعم] شما نیستیم؟ پاسخ دادند: آری، ما گواهی می‌کنیم. تا مبدا در روز قیامت اعتذار جویند که ما از این میثاق و پیمان در غفلت و بی‌خبری به سر می‌بردیم.»

فطرت آدمی نخست بدین پرسش از دیرباز پاسخ مثبت داده و به وجود چنان خداوندگاری مدبر و کارساز و یکتا و طاعت و عبودیت خود و توحید باری تعالی اقرار می‌کند. هم‌اکنون باری دگر (در موسم حج) به هنگام احرام به خدای متعال عرض می‌کند: آری بار خدایا ربوبیت مطلق از آن توست و ستایش به معنای واقعی کلمه، و نعمت و حکومت آسمانها و زمین تو را است.

در تأیید پاسخ نخست - که پاسخ تکوینی و مقامی و حالی بوده - هم‌اکنون با آوازی که سامعه‌ها را می‌نوازد زبان به توحید و تقدیس و تنزیه پروردگارش می‌گشاید.

در این پایگاه احساس می‌کنیم با تمام وجود به استقبال خدا می‌رویم و می‌خواهیم به خانه‌ای روی آوریم که همه اهل ایمان و اسلام در مقام اعتراف به توحید، در سوی آن در قطعاتی از اوقات شبانه‌روز پنج بار، عبودیت خود را با تشریفات ویژه‌ای اعلام می‌دارند، با کعبه با مقادیم بدن، و با دل و جان رویاروی گشته و از همه ماسوی‌الله - با روی آوردن به قانونی که مظهر توحید است - روی برمی‌تابند. زائری که خویشان را در کنار کعبه می‌بیند پایگاهی بس

ارجمند را احراز می‌کند که اگر هرچند از آن دور گردد باید چنین استقبالی را به گاه نماز و نیایش رعایت کند؛ در نمازی که چشم و دل و تمام اندام آدمی و همه قوای ظاهری و باطنی در سوی آن بسیج می‌گردند، و سراسر وجود نمازگزار در یک هدف متمرکز می‌شود که مظهر یکتایی و یگانگی خداوندگار مدبّر جهانیان است:

«قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ. لَا شَرِيكَ لَهُ وَلِذَلِكَ  
أُمرت وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ»<sup>۱۰</sup>

«بگو نماز و پرستش و عبادت و مراسم بندگی و زندگانی و مرگ من از آن خدایی است که خداوندگار مدیر و مدبر جهان هستی است، برای او شریک و همتایی نیست و بدان مأمور گشتم و من نخستین کسی می‌باشم که در برابر او امر تکوینی و تشریحی خداوند سر تسلیم و طاعت فرو می‌آورند.»

وقتی حجاج و آهنگیان کعبه و حرم امن الهی محرم می‌شوند شماری از کارهای مباح بر آنان حرام می‌گردد. آنها با احرام و لبیک گفتن، خود را موظف می‌سازند خویشان را از حریم چنان محرماتی دور نگاه دارند تا بتوانند به دنبال پاسخ مثبت خود به حضرت باری تعالی، تأیید این پاسخ را دریافت کنند و در مقام اندیشه درباره ندای قیامت برآیند که این ندا قریباً به گوش آنها خواهد رسید که آوای نیکبختی و به روزی یا نگونبختی و سیه‌روزی است، مبادا پاسخ آنها به ندایی دیگر که منفی است - بر اثر غفلت - بارور گردد.

«و آنچه که لبیک گوید به جواب ندای حق تا از ندای قیامت براندیشد که فردا به گوش وی خواهد رسید و نداند که آن ندای سعادت خواهد بود یا ندای شقاوت. علی بن الحسین - علیهما السلام - در وقت احرام، او را دیدند زرد روی و مضطرب و هیچ سخن نمی‌گفت. گفتند: چه رسد مهتر دین را که به وقت احرام لبیک نمی‌گوید؟ گفت: ترسم اگر گویم لبیک، جواب دهند «لَا لَبِيكَ وَلَا سَعْدِيكَ» و آن که گفت: شنیده‌ام که هرکه حج از مالِ شهت کند او را گویند: «لَا لَبِيكَ وَلَا سَعْدِيكَ حَتَّى تَرُدَّ مَا فِي يَدَيْكَ»؛ «نه آری، مگر آنگاه که آنچه را در اختیار خود گرفته‌ای، برگردانی»<sup>۱۱</sup>

چرا اینهمه کارهای مباح از قبیل: شکار، عمل زناشویی با همسر و تلذذ و تمتع شهوانی، اجرای صیغه عقد نکاح، استعمال عطر، پوشیدن پوشاک دوخته، آرایش با سرمه و تزئین، نگاه در آینه، جدال و جز آنها که اگر محرم نمی‌بود بسیاری از آنها برای او روا و مباح بوده است حرام می‌گردد؟

اسرار و حکمت‌های فراوانی برای اینگونه تحریمها وجود دارد که ما به عنوان نمونه حکمت برخی از آنها را در اینجا گزارش می‌کنیم:

برای ایجاد روح همزیستی مسالمت‌آمیز با کلّ پدیده‌های هستی، ستیز و جدال (با قیودی که در فقه مقرر است) درخور حال و مقام فردی که مُحرم می‌باشد نیست. اساساً باید محرم از ستیز و کینه و حسد و برتری‌جویی و انحصارطلبی و سایر رذائل اخلاقی دست نهد، و حتی سخنی بیهوده بر زبان نراند، و دل را از هرگونه عداوت و دشمنی و فکر و اندیشه را از هر نوع تجاوز به حریم دیگران پاکیزه سازد و روحیه‌ای توأم با سلّم و مدارات و رفق و نرمش درخور به هم رساند و محبت و دوستی را به هم‌نوعان و نیز به تمام پدیده‌های هستی تعمیم بخشد، جانوری را نیازارد و به حریم گیاهان و رستنیها تجاوز نکند تا آنجا که به پدیده‌های فاقد حیات حیوانی و نباتی آزار نرساند و حرمت آنها را نگاه دارد و سنگ و خاک حرم را به بیرون حرم جا به جا نسازد و باید در خویشتن، جهانی از صلح و صفا و محبت به همه پدیده‌های هستی به هم رساند.

و مادامی که محرم است صید و شکار بر او حرام است:

«یا ایها الذین آمنوا لا تفتلوا الصید وأنتم حُرْمٌ...»<sup>۱۲</sup>

«ای مؤمنان! حیوانات شکاری را، در حالی که محرم هستید نکشید.»

و یا آن که فرمود:

«... و حُرْمٌ علیکم صید البر ما دمتم حُرْماً...»<sup>۱۳</sup>

«و شکار دشت و بیابان تا گاهی که محرم هستید بر شما تحریم شده است.»

### حرمت و قداست قطعاتی از زمان و مکان:

محرم احساس می‌کند فرصت‌های خاصی از زمان و قطعه‌های ویژه‌ای از مکان دارای نوعی قداست و حرمت و احترام است که باید آن را به تمام فرصت‌های زمان و همه مکانها تعمیم دهد؛ و باید همه مردم در همه جا عواطف و محبت انسانی را در تمام اوقات به کار گیرند تا جهانی آکنده از صلح و صفا و مسالمت را تحقق بخشند.

چند ماه در قرآن کریم دارای حرمت ویژه‌ای است؛ از آنچه که جنگ و کشتار در آن

ماهها حرام می‌باشد:



«بِسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ...»<sup>۱۴</sup>

[ای پیامبر]، مردم راجع به ماه حرام از تو می‌پرسند، ماهی که جنگ و کشتار در آن حرام است.»

این چند ماه یعنی رجب، ذوالقعدة، ذوالحجه، و محرم الحرام که فرصت قابل توجهی از زمان سال را در اختیار خود دارد، از این نظر دارای حرمت و قداست است. این فرصت‌های حرام و یا محترم که قرآن کریم به شماره آنها اشاره کرده، دارای سابقه‌ای دیرینه و دور و درازی است، و به روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفریده می‌پیوندد:

«إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنِي عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حَرَمٌ...»<sup>۱۵</sup>

«شمار ماهها نزد خداوند - از روزی که آسمانها و زمین را آفریده - در کتاب خدا دوازده ماه است. از این شمار، چهار ماه، حرام می‌باشد...»

این چهار ماه که بدانها اشاره کردیم مقدس و آبرومند هستند و عربها در محدوده چنین فرصتی طولانی، از جنگ و خونریزی و کشتار و سایر ستمها و خیانتها دست می‌نهادند. شمار ماهها هرچند به دوازده رقم می‌رسد؛ اما چون خدا می‌دانست مردم در اهتمام به قرب و التزام به آن پایدار نیستند، پاره‌ای از ماهها را بر ماههایی دیگر برتری بخشید تا روزشمار، در این ماهها به طاعات بیشتری روی آورند؛ اما بندگان ویژه خداوند، همه ماهها برای آنها شعبان و رمضان، و همه ایام برای آنها جمعه، و همه جایها و سرزمینها برای آنان مساجد است.

و در اشاره به این نکته است که شاعری می‌گفت:

يَا رَبِّ إِنَّ جِهَادِي غَيْرُ مُنْقَطِعٍ      فَكُلُّ أَرْضِكَ لِي تُغْرُ وَطْرَسَوْسُ

«گفته‌اند حکمت در آن که رب العزه، روزگار را بر دوازده ماه نهاد، آن است تا بر عدد حروف توحید بود؛ وهی: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». تحقیق آن، خبر را که مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - گفت: «بِالتَّوْحِيدِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ». دور فلک در آسمان، و گردش روزگار، و سال و ماه در زمین در توحید موحدان بسته تا این دوازده حرف از زبان موحدان روان است. این دوازده ماه بر نَسَقِ خویش و بر هیئت خویش گردان است. هر حرفی پاسبان ماهی ساخته، و ثبات این در میان آن بسته. آن روز که قضیه الهی و حکم ازلی در رسد و خواهد که بند آسمان و زمین برگشاید و زمین

خاکی برافشانند و روزگار نام رد کرده به سرآید نخست توحید از میان خلق برود تا نه توحید ماند و نه موحد، نه قرآن میان خلق و نه مؤمن. این است که مصطفی - صلی الله علیه وآله وسلم - گفت: «لا تقوم الساعة حتى لا يقال: الله، الله».<sup>۱۶</sup>

شاعری این ماههای دوازده گانه را در دو بیت زیر یاد کرده است:

چون محرم بگذرد آید به نزد تو صفر      پس ربیعین و جمادین و رجب آید به بر  
باز شعبان است ماه صوم و عید و ذی القعد      بعد از آن ذی الحجّه، نام ماهها آید به سر

ماه محرم را «محرم» نامند، چون جنگ و کشتار را در این ماه حرام می دانستند، حتی اگر فردی بر قاتل پدر خویش دست می یافت با او هم سخن نمی شد و متعرض او نمی گشت. و ماه رجب از آن رو به «رجب» نامبردار شد، که عربها این ماه را بزرگ می داشتند و طی آن از جنگ و خونریزی دست می نهادند و «رجبته ترجیباً» به معنای تعظیم و بزرگداشت می باشد. و ماه رجب را به «مُضَر» اضافه می کردند و می گفتند: «رجب مُضَر»؛ چراکه قبیله مضر بیش از سایر عربها به این ماه حرمت می گذاشتند.

و ذوالقعدة به خاطر فراوانی روزیهایی که در این ماه فراهم می آمد، مردم از کار و کوشش دست می کشیدند و چون بازنشستگان به قصور و دست نهادن از فعالیت روی می آورد و یا آن که نشست و قصور را بر قتال و نبرد ترجیح می دادند بدان «ذوالقعدة» می گفتند.

در کتاب «شرح التقویم» آمده است: «إِنَّمَا سُمِّيَ هَذَا الشَّهْرُ: [ذوالقعدة] بهذا الاسم؛ لأنه زمان يحصل فيه قعود مكّة»

اما ذوالحجه، از خود عنوان آن پیدا است؛ چراکه به خاطر حج گزاردن مردم در این ماه، بدین نام اختصاص یافت. ظاهراً این ماههای دوازده گانه برحسب فصول سال ترتیب می یافت، دلیل آن مطلبی است که در کتاب «عقد الدرر واللالی فی فضائل الأيام والشهور واللیالی» آمده است بدین شرح:

تكلّم بعض أهل العلم على معانى أسماء الشهور، فقال:

- كانت العرب إذا رأوا السادات تركوا العادات وحرّموا الغارات، قالوا: «المحرم».
- وإذا مرضت أبدانهم وضعفت أركانهم واصفرت ألوانهم، قالوا: «صفر».
- وإذا نبتت الرياحين واخضرت البساتين، قالوا: «ربيعين».
- وإذا قلت الثمار وبرد الهواء وانجمد الماء، قالوا: «جماديين».
- وإذا ماجت البحار وجرت الأنهار ورجبت الأشجار، قالوا: «رجب».

- واذا تشعبت القبائل وانقطعت الوسائل، قالوا: «شعبان».
  - واذا حرّ الفضاء ورمضت الرّمضاء، قالوا: «رمضان».
  - واذا ارتفع التراب وكثر الذّباب وشالت الإبل الأذباب، قالوا: «شوّال».
  - واذا رأوا التّجار قعدوا من الأسفار والممالك والأحرار، قالوا: «ذوالقعدة».
  - واذا قصدوا الحجّ من كلّ فجّ ووجّ وكثر العجّ والنّجّ، قالوا: «ذوالحجّة».
- «پاره‌ای از علما درباره معانی و مفاهیم نام‌های ماه‌ها سخن به میان آورده، گفته‌اند:
- وقتی عرب‌ها بزرگان را دیدار می‌کردند، و آنان را می‌دیدند، از عادات خود دست می‌نهادند و غارت‌ها را تحریم می‌کردند، چنین ماهی را «محرم» می‌گفتند.
  - و آن‌گاه که بیماری میان آنها رو به گسترش می‌نهاد، و ارکان وجودشان سست می‌شد، و رنگ آنان زرد می‌گشت؛ نام «صفر» را برای این ماه گزین کردند.
  - وقتی گل‌ها و ریاحین، رویدن آغاز می‌کرد، و بوستانها سبز و خرم می‌گشت بدانها «ربیعین» (دو ربیع) یعنی دو بهار می‌گفتند [که همان «ربیع الأوّل» و «ربیع الثانی» است].
  - وزمانی که بر ومیوه‌ها کاستی می‌گرفت، و هوا رو به سردی می‌گذار، و آنها منجمد می‌شد «جمادین» [یعنی جمادی الأولى] و «جمادی الآخرة»]ش] می‌نامیدند.
  - و به گاهی که دریاها مواج می‌شد، و رودها به جریان می‌افتاد، و درختان رشد و نمو می‌کردند و بزرگ و گُشن می‌گشتند، آن را «رجب» نام نهادند. [از رسول خدا - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت شده: رجب جویی است در بهشت، شیرین و از برف سفیدتر، هر که در این ماه روزه دارد از آن جوی آب دهند، از این سبب ماه مذکور را «رجب» نام کردند]
  - و ایامی که قبائل از هم می‌پراکندند و وسائل و وسائط ارتباط از هم می‌گسست، آن ایام را به ماه «شعبان» موسوم می‌داشتند.
  - و ایامی که هوا گرم می‌شد، و ریگزارها و سنگستانها داغ می‌گشت، و کف پاها را می‌سوزاند، نام و عنوان «رمضان» را بر آن نهادند [معنای «مرض» سوختن است. و چون ماه صیام، گناهان را می‌سوزاند؛ از این رو به این اسم، مسمی گشت ... و شاید که به وقت وضع این اسم، ماه صیام در شدت گرما بوده است. رمضان را معنای سنگ گرم نیز می‌باشد، و از سنگ گرم، پای رونندگان می‌سوزد].
  - و زمانی که گرد و غبار در فضا خیزش گرفته و هوا غبارآلود می‌گشت، و مگس‌ان رو به ازدیاد و فزونی می‌گذاشتند، و شتران دُم‌های خود را بالا گرفته و برمی‌افراشتند، بدان «شوّال» می‌گفتند. [در گیاه‌الطعم آمده: وجه تسمیه، آن که در این ماه عرب سیر و شکار می‌کردند و از خانه‌های خود بیرون می‌رفتند. مشتق از شول که مصدر

است به معنای برداشته شدی!]

○ و وقتی بازار تجارت را پررونق می‌دیدند، و از سفرها و برده‌ها و افراد آزاد باز می‌نشستند، لذا «ذوالقعدة» اش نامیدند.<sup>۱۷</sup>

○ و وقتی از هر شکاف و دژه و وادی آهنگ حج کنند و صدای تلبیه و خون قربانی رو به فزونی نهد، آن را «ذوالحجه» نامیدند.

درباره «ذوالقعدة» و «ذوالحجه»، فتح قاف و حاء و نیز کسر آندو را تجویز کرده‌اند؛ لیکن آنگونه که مشهور و رایج می‌باشد، «ذوالقعدة» را به فتح قاف، و «ذوالحجه» را به کسر حاء می‌خوانند.<sup>۱۸</sup> [هرچند در این سخن جای تأمل وجود دارد].

از این شمار ماهها، چهار ماه در قرآن کریم با تعبیر «حُرْم»؛ یعنی برخوردار از حرمت یاد شده است: «منها أربعة حُرْم» که یکی از آنها فرد و تنها است که آن را «رجب» یا «رجب الفرد الأصب» می‌نامند؛ در مجموع این ماهها، قتال و کشتار حرام می‌باشد.

اگرچه اجزاء و ابعاض زمان، همانند یکدیگرند؛ لیکن خداوند متعال پاره‌ای از امور همانند را از رهگذر اعطای حرمت و قداسِ فزونتری به آنها، از اختصاص و ویژگی برخوردار ساخته که امور دیگر دارای چنان ویژگی نیستند؛ چنانکه به روز جمعه و عرفه از نظر حرمت، امتیازی اعطا فرموده است که چنان امتیازی را نمی‌توان در سایر ایام جستجو کرد. و بدینسان ماه مبارک رمضان به خاطر این که دارای حرمت فراوانی است آن را از سایر ماهها ممتاز و دارای برجستگی خاصی معرفی نموده که ماههای دیگر را چنان حرمتی نیست؛ چنانکه پاره‌هایی از ساعاتِ شبانه‌روز را برخوردار از امتیازاتی شناسانده که باید در چنین ساعاتی نماز را اقامه کرد و اقامه نماز در این بخشها از ساعاتِ شبانه‌روز، واجب و الزامی و یا مستحب است. به همین ترتیب امکان و جایهایی را بر سایر مکانها و سرزمینها برتری داده و فضائلی را برای آنها مقرر فرموده است، مانند «حرم مکه» و «مسجدالحرام» که بر سایر جایها و بلدان و سرزمینها فضیلت داشته و از مزایای خاصی برخوردار است.

بنابر این امتیاز دادن به پاره‌ای از ماهها به لحاظ برخورداری آنها از حرمتی فزونتر، از آن رو است که خداوند متعال هتک حرمت را در چنین ماههایی سخت‌تر و ناخوش‌آیندتر از هتک حرمت در سایر ماهها مقرر فرموده که سیئات و گناهان در این ماهها کيفرهای سخت‌تری را در پی داشته، و حسنات در آنها پادشهایی مضاعف و دوچندان را برای انسان به ارمغان می‌آورد.



فضیلت و برتری برخی از ماهها و روزها و اوقات و ساعات به سان برتری شماری از رسولان خدا و گروهی از امتها بر سایرین می‌باشد. نفوس مردم و دل‌های آنها به درک و حرمت نهادن چنان اوقاتی شائق بوده و سعی بر آن دارند که از طریق عبادت و دعا، این برهه‌ها از زمان را احیا کرده و مالاً رغبت و تمایلی را برای تمتع و برخورداری از فضائل چنان لحظات گرانبها را در خود احساس می‌نمایند.

اما چند برابر شدن حسنات در پاره‌ای از اوقات را باید از مواهب لدنی و مزایا و اختصاصات ربانی دانست. در کتاب «الأسرار المحمدیه» آمده است:

«وقتی خداوند متعال می‌خواهد با بنده خود از در دوستی و محبت درآید، او را در اوقات و فرصتهای پرفضیلت و گرانبها با برترین و والاترین اعمال شایسته سرگرم می‌سازد؛ ولی آنگاه که می‌خواهد او را مشمول خشم خود قرار دهد، اهتمام او را پریشان ساخته و او را در سوی اعمال بد سوق می‌دهد؛ و از رهگذر محروم گشتن او از برکات فرصت زندگانی و حرمت نهادن به چنان لحظات مغتنم، بر مراتب کیفی او در دنیا می‌افزاید. و مراتب خشم او نسبت به وی فزونی می‌یابد.»

بنابر این آن که آهنگ دریافت مهر الهی را در سر می‌پروراند باید تمام وُسع و توان خویش را به کار گیرد تا از اوقات با فضیلت در غفلت و بی‌خبری به سر نبرد؛ چراکه چنان اوقات شریفی موسم خیرات و مظان تجارت‌ها و سوداگری‌هایی است که ربح و سود فراوانی را برای او در دنیا و آخرت به ارمغان می‌آورد. تاجر و سوداگری که از موسم و وقت مناسب تجارت غافل بماند، سودی درخور توجه نصیب او نمی‌گردد. و نیز آن که اوقات و فرصتهای پرفضیلت را به دست غفلت و فراموشی می‌سپارد از پیروزی و کامیابی و فلاح و نجاح محروم می‌ماند و باید تن آسایی و سستی را در چنین ساعات پربرکتی به چستی و چالاکی سپرد که در ضرب‌المثل آمده است:

«زادِ رهروان چستی است و چالاکی»

علمای اسلام در لابلای سخنان خود از فضایل اوقات و فرصتهای زندگی گزارشهایی یاد کرده‌اند و در مورد ماههایی که باید لحظات و ساعات آنها را مغتنم بشمرد، نکته‌هایی را خاطر نشان شده‌اند؛ از آنجمله گفته‌اند:

- ماه رمضان ماهی است مبارک و فرخنده که بر همه ماهها برتری دارد؛ زیرا خداوند متعال قرآن کریم را در این ماه فروفرستاد؛ چنانکه خود فرمود: «شهر رمضان الذی أنزل فیهِ

القرآن»؛ چنانکه در دعای ماه مبارک رمضان می‌خوانیم که شب قدر را خداوند در همین ماه مقرر فرمود و آن را از رهگذر مزایایی که در آن وجود دارد از تعظیم و تکریم خویش برخوردار ساخته است:

«... وهذا شهر عظمته وكرمته وشرفته وفضلته على الشهر ... وجعلت فيه ليلة القدر، وجعلتها خيراً من ألف شهر...»:

«و این ماهی است که مقامش را بزرگ داشتی و ابرومندش ساختی، و آن را شرف نهاده و بر همه ماهها برترش داشتی ... و شب قدر را در آن مقرر فرمودی، و آن را بهتر از هزار ماه [از نظر شرف و فضیلت] خاطر نشان شدی.»

- آنگاه ماه ربیع‌الاول دارای فضیلتی درخور توجه می‌باشد؛ چراکه در این ماه آخرین پیام‌آور رسالت آسمانی متولد شد. و زادروز چنین وجود مقدسی را باید در این ماه فرخنده جستجو کرد. و حتی چنین ربیع و بهاران را با «المولود» می‌پیوندند: «ربیع‌المولود» و بوستان بشریت با نورستن چنان گلی - که مشام روح آدمیان با بعثت معطر گشت - شاداب و با طراوت شد، و به هنگام طلوع فجر روز هفدهم همین ماه خورشید وجود مبارک رسول گرامی اسلام - صلی الله علیه وآله وسلم - طلوع و نورافشانی خود را آغاز کرد. و نیز در چنین روزی صادق آل محمد - علیه‌السلام - و پرچمدار تشیع و حامل لوای تعالیم آسمانی و ششمین اختر ولایت و ناشر پیامهای نبوی بر عرصه هستی گام نهاد.

- از آن پس نباید فضیلت و ارزش والای ماه رجب را فراموش کرد که در میان ماههای دوازده‌گانه، تنها و بدون ائتلاف با ماههای دیگر از حرمت و قداست برخوردار می‌باشد و به «رجب الفرد الاصب» نامبردار است. در این ماه قتال با کافران حرام است و ماه خدا است، چنانکه رسول اکرم - صلی الله علیه وآله وسلم - فرمود:

«ماه رجب، ماه بزرگ خدا است، و هیچ ماهی در حرمت و فضیلت به پایۀ آن نمی‌رسد ... و قتال با کافران در این ماه حرام است، و رجب ماه خدا است، و شعبان ماه من، و ماه رمضان ماه امت من است، و اگر کسی در ماه رجب حتی یکروز روزه بدارد، خدا را از خود خشنود ساخته و خشم الهی از او دور می‌گردد.»

امام صادق - علیه‌السلام - از حضرت رسول - صلی الله علیه وآله وسلم - آورده است

که فرمود:

«ماه رجب، ماه استغفار امت من است، در این ماه از خداوند، فراوان طلب آمرزش



کنید... و رجب را «اصب» می‌گویند؛ زیرا رحمت خداوند در این ماه بر امت من بسیار و فراوان فرومی‌ریزد؛ بنابر این فراوان و مکرر بگویند: «أستغفر الله وأسأله التوبه».

روز سیزدهم رجب نخستین روز «ایام البیض» است که تا روز پانزدهم ادامه دارد و چون ماه از آغاز تا پایان این ایام به درستی می‌درخشد به آن «ایام البیض» می‌گویند.<sup>۱۹</sup> ولادت با سعادت امیر مؤمنان علی - علیه‌السلام - در همین روز روی داده است آنهم در درون کعبه! خوشا به حال کسانی که در چنین ایام پربرکتی در کنار کعبه یعنی زادگاه مولای متقیان - علیه‌السلام - به انجام مراسم عمره توفیق می‌یابند و در زادروز مولود کعبه بر گرد آن به نشانهٔ ارج نهادن بر پایداری علی - علیه‌السلام - به توحید، پروانه‌وار بر گرد شمع سمبل توحید طواف می‌کنند.

- آنگاه باید از فضیلت و ارزش گرانقدر ماه «ذوالحجه» یاد کرد؛ از آن رو که موسم حج است و از دههٔ اول آن در قرآن کریم به «ایام معلومات» تعبیر شده، و هر شبی از این ده شب از نظر فضیلت، معادل با شب قدر است.

در چنین فرصتی حساس مراسم حج به کمال خود می‌رسد، در زمانی بس عزیز و مکانی سرشار از شکوه و عظمت الهی، حاجیان مراسم حج را آغاز کرده و بدان ادامه می‌دهند و پس از آن که برای مُحَرَّم شدن با حریم الهی مُحَرَّم شدند، به سوی مکه و مسجدالحرام روی می‌نهند تا بر گرد خانهٔ خدا طواف کنند.

#### ● پی‌نوشتها:

- ۱- بقره: ۱۲۵
- ۲- حج: ۲۶
- ۳- بحارالانوار، ج ۹۹، ص ۱۹۳، ج ۷ و ص ۳۶۹، ج ۳؛ البرهان بحرانی، ج ۱، ص ۱۵۲، ج ۲؛ تفصیل وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۷۷، ج ۱۷۷۵
- ۴- بحارالانوار، ج ۱۲، ص ۹۲، ج ۱ و ج ۷۶، ص ۱۳۰، ج ۶؛ نورالتقلین، ج ۱، ص ۱۲۳، ج ۳۵۵
- ۵- کشف‌الأسرار، ج ۶، ص ۳۷۰، ۳۷۱
- ۶- حدیث قدسی.
- ۷- کنز العمال، ج ۳، ص ۴۲۳، ۴۲۴؛ منیة المرید، ط سنگی، ص ۲۷؛ جامع السعادات، ج ۳، ص ۱۱۳
- ۸- اصول کافی، ج ۱، ص ۸۳
- ۹- اعراف: ۱۷۲
- ۱۰- انعام: ۱۶۳
- ۱۱- کشف‌الأسرار. حدیثی بدین مضمون را در «بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۱۶» ببینید.

- ۱۲ - مانده: ۹۵  
 ۱۳ - مانده: ۹۶  
 ۱۴ - بقره: ۲۱۷  
 ۱۵ - توبه: ۳۶  
 ۱۶ - کشف الأسرار، ج ۴، ص ۱۳۳، ۱۳۴  
 ۱۷ - بنگرید به: روح البیان، مطبعة «در سعادت»، ج ۳، ص ۴۲۲؛ غیث اللغات، ص ۴۰۲ و ۴۱۲ و ۵۲۴؛ فرهنگ عمید، ص ۱۰۵۷  
 ۱۸ - روح البیان، ج ۳، ص ۴۲۲  
 ۱۹ - سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۱۶